

معروض داشت بفرمودی که در میان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه
 در او را ک و مراقبات مانیاید صفات او تعالی نیز چنین بیناید که هر چه از صفات
 و اوصی تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار است
 نسبت که حکم او کردنی اوقات خود را بیاورد و ذکر او سبحانه مستغرق در آن
 تا او سبحانه حکم او کردیم ترا بگرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و نه تمیل و
 تکلیف تو از او سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بغیر من حصول احوال و کاشف است
 نکوئی و مطیع و تمیل جانندی و نه غرضانه بل بجان منت داشته بندگی
 و عبودیت پرداز می اگر قبول کند بمرجه او سبحانه بآن نوازده و آن طریقت
 مستقامت اهل حق رحمهم الله بود بران اعتمادی نماید و شکر بجا آورد و اهل حق
 مزید گوئی و الا امتیازی نهی بعد از آن فرمودند سبحان الله و تحمده ما را با وجود
 حصول کمالات و اتمیه از پس مراعات نیز با و سبحانه در مراقبات صفات و تقوی
 آنها خوف و حیرت می آید و بعضی مشایخ وقت رومی شنویم که بمبتدیان مراقبت
 ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنورن رنگی چیز که محیط همه عالم است تعبیر
 مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را بسبب
 و عین در تمیل می آرند حق سبحانه ازین تمیل ایشان منزله است بسبب
 حقیقی که آنجا انبساط و عرض و طول و مانند آن را و این تجملات را راه نیست
 یک روزی در محفل شریف سگریات و سطحات بعضی عرفا رحمهم الله کور شد
 که خادمان و ماتامان آزاد است او نیز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
 حضرت ایشان فرمودند اگر چه از صوفیه صافی فواید بسیار بدین محمدی و ملت
 احمدی صلی الله علیه و سلم رسیده که بسیار فاجران این است باین نظر این طائفه
 و صحبت ایشان از صاحبان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بساطلغات بدیع منوع شد بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت کشف ایشان بعرضه بیان آمد لیکن بسیار ضرر بهم از
 مستان این طائفه بدین بسین لایق گشت و ناقصان بیباک را تکیه گاه آمد که گمان
 در سر حال از ایشان سرزد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
 اگر چه مقصد آنان از آن کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان با
 نوری که بآن نور جمال معنی ستور را شاهد نمایند و از کجی برانند خود لاجرم روی نمود
 آنچه نمود و حق را سبحانه و ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها نمود
 بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابهاست بر سنت الهی رفته اند و اینها
 رحمهم الله از تخلق با خلاق الهی آن نوع سخنان متشابها روی داده زیرا که در کلام
 او سبحانه متشابهاست آمده چون پدر و ستوی و جنب که محسوس باطله از اینجا چه بیم رفته گمان
 شده با آنکه او تعالی عالم بود به نفسش اقدام انما از آن عبارات مع ذلک
 بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون صحیح است و ان الله خلق آدم علی صورته
 و امثالها آمده با آنکه انبیا سیما سرور ایشان علیه و علیهم الصلوٰة والسلام در غایب معصوم
 و نهایت رعایت کلام حقیقت و عدالت با نظام اندلس از طائفه اولیای که مثل این
 یا زیاده ازین سرزدند محسوس شد از باب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر ردول
 قائلین شو و اصحاب بطلان را معنی دیگر گینیل مصر ما لجموس و ما لجموسین این قسم
 کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد از آن فرمودند
 که با آنکه یکی خود را بشریت و زاده ایم و بخدمت سنت سید مصطفوی علی صاحبها
 الصلوٰة و التحیمة همیشه بر پا استاده از زبان قلم مایه بعضی کلمات سکر آئین بر آمده
 که تا دوران چه در پاداشتی کلامه الشریعت الطیفة فی حق کلامه و کلامهم را هم این
 حروف معنی المدعونه میگردد که این فرموده حضرت ایشان که درین صحیفه هست
 گذارش یافت رافع است تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز مینمایند از جمله آن تشکیکات یا زود معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بمقامات
 عربینه یا زود هم است از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود باسیران بزرگ سال
 داشته اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشایخ عبور و مرور
 بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم جمعین دست داده است
 تا آنکه سر عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین
 کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند لاجواب آن مقام امین
 دریافت آنان را از قوت تدبیر کلمات این طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هر که
 آشنای اصطلاح و کلمات سورت الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان
 قدس الله سره خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات تصریح و کنایات رفع این
 شهرات نموده اند که برخواستگان منصف بصفت عرفا منصف محقق نخواهد بود
 از اینجمله مکتوبی است که شیخ حمید بیگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
 احوال مشارالیه خواهد آمد انشاء الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر اینجانب نقل
 کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوبیت بنام
 سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه المشرع این شبهه بشیوه آسن نموده اند من
 اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که بحسب ترازین سخنان از
 بزرگان کمال سر بر زده بایزید که سلطان العارفین است فرموده کو آرفع من
 نوار محمد آنرا چه تاویل دارند شیخ اکبر محی الدین العزنی که خاتم النبوة صلی الله
 علیه و سلم خشت فضا گفته و خاتم الولايت را که خود باشد خشت ذهب خوانده
 و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولايت مینماید و
 آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتأخرین خواجه بهار الحق والدین
 قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بقرب هدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام حضور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنچه که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجاییکه بنا بر گاهی رسیدم که ازان معظم تر بار گاهی نبودم که بارگاه
محمدی است علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم و آنچه ابو یزید کرده بود
من نکردم و به دران مقامات است که حضرت خواجہ فرمودند سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی قدس سرہ فرمودند در این مقام سیر در صفات انبیا علیهم السلام
سیر میکردم بارگاه محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم رو بر پیشانی من نهادند حضرت خواجہ بزرگ فرمودند که چون من بسطامی
الہی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانہ احترام
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانوادہ -
مرفوم است کہ حضرت خواجہ فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بران آستانہ
نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند استی در کلام این
او بزرگ دین چه میگویند ہر تا ویلی کہ آنجا میکند اینجا ہمان کنند آنکہ ب مقام محمدی
رسیدنا چار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشند پس اگر ازین کلام این طائفہ
ساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذ باللہ منہ بجا ستحیر خواهد شد
پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی اللہ عنہم ہمچین را در امثال این
ہمان مراد است کہ ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان در ان مقام
کہ تعیین نمودیم بوجه حسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید است -
کہ هیچ شبہ نماید و حضرت خواجہ طبع الاسیر ارشاد فرید الدین عطار عطر اللہ ترشہ
در یکی از مصنفات شریفہ خورمی آرد همچنانکہ در عالم شہادت انبیا و خلقای
انبیاء علیہم السلام و الصلوة اما کن خاصہ است کہ سافران و سایر زائران
بزیارت آن میرسند و استغاضا می کنند و گدای و سبلہ مینمایند کذلک ہر

در عالم عیب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جهت در نوبه
فتح کار و برای پوزه نیت احوال باین مقامات انبیا و عظام و اولیای اعلا
نیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نهاده مسالت کشایش مینماید بلکه
بهاست که کشایش در کار نه بیند تا بعبته علیه مقام محمدی علی صاحب السلام
الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سله الله باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر میدانم که از کل علمای عالمین است صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر و شکیبایان است این را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان متضمن معنی صادق و شر لائق است گو مار او ترا معانوم و مکتوب
نباشد و حال آنکه از سلف شکل ترازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از خود
عقیده تا ویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن مشکک خاموش گشت
بدا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه بیان مراد
شور ز بود و از اذیان نامانمان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
و خود را از سوزن با کار بر دین و داریان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
الصلوات و تسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعضی خوارق
حضرت ایشان قدس الله سره الا قدس هر چند حکم کلام ذوالاثر
قطب و قه ایحسین لوری نور الله مرقده که فرموده اعز العلامات فی زمانتاشیا
عالم لیل لعل و عارف بظن عن حقیقه همان کثرت علم و عمل و معرفت اهل
حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز حکم آنکه گفته اند عاشرین جبر
و آنست که در قائل و قائل آن عوالت اخلایع عظیم ترین خوارق است و بی
آن خصالیص علیا که در فصل نهم بزبان قلم رفت هر یک آیت استی بود

بر علو کرامت آن قطب الطریق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
 اولیا چنان جاری است که از خارق که بعالم کون متعلق است نیز می نگارند مانند
 جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در السزجهان مذکور است که امتی چند که از
 مخلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام
 آنکلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجہ عبداللہ انصاری قدس سره که در حق
 ذوالنون قدس سره فرموده نه ذوالنون از آنست که دیر ایبار ایند بکرات کتایند
 بقایات که مقال و حال در دست او سخره بود امتی یکی از خاصان حضرت
 ایشان باین تراب اقدام در و ایشان عمی عنده حکایت کرد که روزی بتقریب وقت
 حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحان
 از کمال کرم این کثرین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
 قویه و همت گمارم عالمی از نور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه و ظهور
 این امور است و نه مراد دل برین ظهور است خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد برادر
 بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
 ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم من
 صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که
 وقت بود احوال طبقات ارضی و مافیها و نظر آندی در اثنای این احوال ناگاه
 چشمم بجهتی یکی از اشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که تعبیب با وجود نیمه بزرگی حضرت
 ایشان و کثرت علم و عمل عرفان آنحضرت از ایشان عارفی که بعالم کون متعلق باشد
 که در این مشوره چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد بستی قبض
 حکم را می یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این مشوره
 است و در غایت غریبه خدمت حضرت ایشان از مردم دستار خود در گذران افکاره

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از آنکه سر مبارک او شده فرمودند آری
 میرا کرامات طلب شده اند و این از آن صحبت فلان خواهد بود معلوم یازان
 باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارو شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم واقف باشد نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ثنات
 و صفات میخواسته باشد باین فقره چند روز بگذرانند راوست گفت باین
 عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از آن دولت بکلی خلاصه بخشیدند پیش
 از شکر بر آن خوارق معارفی چند درین معنی که از زبان حضرت ایشان
 شنیده ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن است فوائد
 جلیله و در ضمن برکات حسن بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کردیم باین مضمون
 بزرگواریم پس فرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای
 و تقویت دین بوده که لیک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر
 ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمای و اشتها شود و امثالها نیست
 با وجود این نیست اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرمودند

عقوبة الانبياء جلس الوحي و عقوبة الاولياء اظهار الكرامات و عقوبة المؤمنين التفتيح
 في الطاعات و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج
 آن فروری نشین چنانکه حادث کثیره خبر این معنی است لاجرم ظهور خوارق که بر تقویت
 و ترویج دین بود نیز تعلیل پذیرد یعنی اولیا نامور باظهار آن نگردد و بسا چنان بهر
 سال از انتقال حضرت سیدالابراهیم صلی الله علیه و سلم بگذرد که مضمون آن مکرر در تغییر بود و
 ملت مدتی تمام است اولیا عسرت نیز چون اولیا عزالت از اظهار خوارق غایب مانع
 کردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی است که بارشاد و هدایت متعلق است آخر
 زمان مقتضی ظهور اسم افضل است که به بدعت و ضلالت و البته است کما جازئی است

ان بن پیدی الساعه فیها قطع الليل المظلم لصبح الرجل فیها مناد و میوه و میوه و میوه و میوه
 و اینست که و نیز فرمودند که راستی که از باب ارشاد و انزوی است است که مریدان شریفان
 در خلعتی بخلقی برند و از حالی بجالی گذرانند و مرید سعادتمند هر روز از مرشد خود کرامات
 مطالبه مینمایند و در خود آثار تصرفات پیرمی بیند و اولیای ارشاد و التدریج لازم نیست برای
 نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معاند ولایت با شتتاریق است اولیا
 تحت قبای لایعزتم غیرمی برین مدعا گواه صادق سندت و تحریر نمود و اندک خوارق که از
 ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت است لیکن
 ظهور خوارق از اولیای ارشاد شایع است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز ولایت
 افضلیت و تفضیل آنجا باعتبار درجات قرب الهی است چنانچه شأنه تواند بود که از ولی
 ظهور خوارق قلیل باشد و از ابدا کثر خوارق که از بعضی اولیای این امت ظهور آمده
 از اصحاب کرام رضی الله عندهم عشران بنامه تا آنکه فضل اولیای برتره او نامی صحابی
 نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوه نظری است و دلیل است بر حضور استعداده عقلمندی شایان
 قبول فیض نبوت و ولایت جماعه انرا که استعداد و تقهیدی در ایشان غالب باشد بر قبول نظر
 ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنده بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلغم گشت
 و لهذا سبق سابقان این است آمد از جبل العین بواسطه تصور همین استعداد و با وجود
 ظهور چندین آیات با بهره و معجزه قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشدند
 و نیز میفرمودند هم بزرگداشتند که شیوخ قدس سره در خوارق بعد از کرامات
 و خوارق شایع فرموده کل بنده سوا بس اولیای سعادتمندان و قریب کشف بها قوم و عیالی و قدر
 یکنون فوق ظهور لادمن لایکون له شی من هذا لان بنده کما القویة للیقین و من شیخ لیس
 الیقین الا حاجته الی شی من هذا و کل بنده الکرامات و من ما ذکرناه من بجز هر آنکه
 فی القلوب و وجود کرامات خوارق عادات بر و نوحست اول شلوم و سعادت

الهی است جل سلطان که بذات وصفات و افعال واجبی جل مع علا تعلق دارد و برای نظر
 عقل است و خلاف متعارف معتاد است که بنده بامی خاص خود را بان ممتاز است
 است نوع ثانی کشف صور مخلوقات است و اخبار از مقامات که بعالم تعلق دارد و نوع اول
 مخصوص بلبل حق و ارباب معرفت است نوع ثانی شامل محقق و سطل است بر کمال بل
 استدریج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت اعتبار و آن
 که با اولیاء خود مخصوص ساخته است اعداد ادران شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام
 خلایق معتبر است و در نظر ایشان معزز و محترم نمی آید اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک
 که از نادانی او را بر سرش نمایند و بهر طیب و یابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع و منقاد
 او گردند که این محبوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات نبی شمرند خوارق نزد
 ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزرگم این محبوبان مخصوص کشف صور مخلوقات
 و اخبار از مغیبات ایشان زهی بخیروان علمی که احوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
 که نام شرافت و کرامت و روی حاصل است بلکه این علم شایان آنست که به جبل سیدل
 کرد و تا نسپان از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت واجب است تعالی و تقدس
 که شرافت و کرامت است و با غزاره احترام شایان سه پری نهفتی رخ دیو در شرف
 و ناز و بسوخت عقل چیره که این چه بچه است و و قریب یما و کرنا ما قال شیخ الاسلام
 الهی و الامام الاجبار فی النصارى فی کتابه منازل السائرین و شارحیه حرره علیه السلام
 سید و ایضا میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیا جسم الله در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق
 نقل کرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
 نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلام ذوالعلی بنیاد و علی الصلوة و السلام
 چنین خبر داده است چنانچه قال عزوجل لقد اتقنا سوی تسبح آیات عینات و از متابع نبوت
 از کجا معلوم شد که مثال این خوارق بظهور می آید بلکه اولیای الله را چه مقدم و چه متاخر

در هر ساعت طهور خوارق است معنی آزاداند یا ندانند مصرع نورشید نه مجرم اگر کسی اینها را
 اکثر خوارق شایع را میداند خاص و جلیس آن مجلس اختصاص ببیند و ببرد و ایام به تشریح
 و تخریب قلام بین الانام شهرت یگیرد و بعضی ایضا تخریب نموده اند که معنی تخلیق با خلاق التدریج
 که در ولایت ما خود است آنست که حاصل شود اولیا را التدریج صفاتی که مناسب
 باشند صفات واجب را تعالی لیکن آن مناسب در اسم بود و مشارکت در محرم
 صفات در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق و تحقیقات و تحقیقات
 قدس سره بفرمایند در بیان معنی تخلیق با خلاق التدریج صفت دیگر ملک است یعنی ملک
 متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند و تصرف
 او در او با انفاذ باید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و سمیع
 شنواست چون رونده سخن حق را از هر کس باشد بی گزافی قبول کند و اسرار غیبی را
 بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیرت است یعنی بصیرت
 چون رونده راه را بصیر بصیرت او پیشا شده باشد و نور فرست است همه عیوب خود ببیند
 محال حال دیگر آن است که هر کس به از خود ببیند و نیز بصیرت نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب
 پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر معنی است و معنی معنی
 کننده بود چون رونده راه با ایستادست متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
 صفت دیگر نسبت است و معنی نسبت میراننده بود چون سالک بدعتی که بجای سنت گرفته
 می منع آن بدعتی نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عموم معنی
 رنگ دیگر فهمیده اند تا چار و در تبه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی اجابت
 جسدی در کاسیت اشیا غیبی می باید که اثری شکست شود و امثال اینها که اکثر من الظنون
 الفاسده ان بعض الظن انتم اما ان مکتوب نیست که کجاست با جرم الدین محمد علیه السلام نوشته
 اند محمد بن عبد الله بن الصلوٰة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين ائمة المرسلین و غیره

میرسد که چون در میان اجبار بعد بصوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهری عیناً مغرب شده اگر احياناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب بنیاید بنا بر عملی ذلک گاه گاه ازین قسم چیز بنویسد امید است که بلال نکشد مخدومان چون بحث ولایت در میان است و نظر کجوام بظهور خوارق ازین مقول سخنی چند مذکور یسازد و استماع خواهند فرمود و ولایت عبارة از فنا و بقا است که خوارق و کثوف از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تمام و کامل باشد بلکه است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت کامل بودند از کثرت ظهور خوارق برود و نیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و خود اشیاء را مریوط با اسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول کرده یا نزول کرده و با اسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب است و پس زیرا که اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای ظن هر کدام با هر کدام علیحدہ معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می نماید و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب میانی سازد و حدیث قدسی
انا عند ظن عبیدی بی مشاهدایی است تا مدت ما بخاطر می خلید که وجه چیست که اولیا
کمال این است بسیار گذشته اند تا آنقدر که خوارق از حضرت سید محمدی الدین جیلانی
قدس سره ظاهر گشته است از بچیکدام آنها ظهور نیافته آخر الام حضرت حق سبحانه
شتر این معمار اظهار ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلندتر است
مناسب این مقام حکایتی خواهد بود بصری و عجیب علمی است قدس بر ما منتقلوا

که روزی خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ بر لب دریا ایستاده بودہ انتظار کشی می کرد
 که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشی
 می برم حبیب گفت چه احتیاج کشی است شما یقین نداشتید خواجہ حسن گفت تو علم
 نداری حبیب بی اعانت کشی از آب گذشت و خواجہ در انتظار کشی ایستاده ماند
 و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمدہ بود با او توسط اسباب معامله می نمودند
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداختہ بود بی توسط اسباب با او
 زندگی می کرد و نداننا فضل حسن است رضی اللہ عنہ کہ صاحب علم است و عبد الباقین
 بعالم یقین جمع ساخته و اشیا را چنانکہ هست دانستہ چہ نفس الامر قدرت را در پس
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سرہ صاحب سکرست یقینی نقال
 حقیقی دارد بی آنکہ اسباب را مدتی بود این دید مطابق نفس امر نیست چرا کہ توسط
 اسباب بحسب واقع کاین است اما معاملہ کبیل و ارشاد بر عکس معاملہ ظہور خوارق
 زیرا کہ در مقام ارشاد ہر چند نیاز لنگر کاملتر کہ در ارشاد حصول مناسبت بیان مرشد
 و مترشد در کار است کہ منوط بہ نزول است و بدانند کہ اغلب آنست کہ ہر چند از ہم
 بالاتر رفت از ہمہ پایان تر فرود آمد لہذا حضرت رسالتہ خاتمیت علیہ و علی آکہ
 الصلوٰۃ والسلام و نتیجتہ از ہمہ بالاتر رفت و در وقت نزول از ہمہ پایان تر
 فرود آمد ازینجا است دعوت او اتم گشت و بکافہ انام مرسل شد چہ بواسطہ نہایت
 نزول مناسبت ہمہ پیدا کردہ و راه افادہ تمامتر گشتہ و بساست کہ از متوسطان
 این راہ آنقدر افادہ طالبان بوقوع آید کہ از منتہیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا کہ
 متوسطان ہمیشہ مناسبت دارند بمنتہیان از منتہیان غیر مرجوع ازینجا است کہ
 کشی الاسلام ہر وی قدس سرہ کہ اگر خرقانی و محمد قصاب بجائی بودندی من
 بسوق قصاب فرستادی نہ بخرقانی کہ وی شما سودمند تر بود از خرقانی منشی بود

۱۰۰

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر مر جویغ نه منستی مطلقا که عدم افاده تمام در حق او
 غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم منستی تر بود از همه عالم و حال
 آنکه افاده او از همه زیاد تر بود پس مدار زیادتی افاده کمتر آن بر رجوع و بهر حال
 نه بر استسا و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول انفس حق لا
 مردولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی خوارق نقل کنند
 و او را از آن خوارق اصلا اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند جائز است
 که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکه صور مشار الیه ایشان را در امکانه
 متعدد و ظاهر سازند و در مسافرات بعید کارهای عجیبه و غریبه از آن صورت ظهور
 آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست غ از ما و شما بهانه پراخته
 اند؛ حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که غزیری میگفت عجاایب کارهای
 است مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معطر دیده ایم و در
 موسم حج حاضر بوده آید با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که در بغداد دیده
 بودیم و اظهار ایشیائی مینمایند من هرگز از خانه خود نه برآمده ام و هرگز این قسم مردم
 را ندیده ام چه شمتی است که بر من میکند و الله سبحانه اعلم بمقائق الامور کلها
 زیاده برین اطناب است اگر تعطش ایشان را معلوم خواهد ساخت زودتر
 بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی انشی مکتوبه العالی چون این فوائد معلوم
 شد اکنون انجا روعده نموده درین فصل سنی و یک حارق از خوارق
 از حضرت ایشان که این عدد اشارت بنصت عمر مینماید مذکور میگردد و بعضی
 خوارق عظیمه ایشان در فصل آینده که منضم احوال و وفات است نیز خواهد
 و برین دیگر در احوال یا از آن ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد انشاء الله
 سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

آن حضرت را ضعفی روی نمود در آن ضعف ده بازده و انده مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهادند مراقبه فرستند
بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب بظهور رسید چون این مویزها
پیش من نهادند مری و محسوس گشت که همه مناجات در آمدند و از حضرت
حق سبحانه و تعالی و شفای اکل نموداشتند و معلوم گردید که حق سبحانه و تعالی
ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنها را در اکل آنها و ولایت نهادن خود چند
مویز از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او
بیمار صحن بود و معالجه بیاس رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذاک و دونه
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیمار آن را
موجب صحت شدی منهنما سیدی صاحب دلی رحمه الله نام که بگذرد بدان حضرت
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواججه باقی بالله طاب ثراه حضرت
ایشان بلاهور شریف برده بودند گاه گاه بلا از دست ایشان میرسیده و حسن
عقیده بخا و مان آن و نگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
ملک دکن برن بادوسه و زوشی دیگر بصرای میر غلام تاجان و دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ تو شنووه بودم هر مقدار که از تو بین اصنام و عقیده آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غاریان سبیل الهی یا بدتکرین
بصحت ایشان کرده بیمار آن گفتم که درین صحرای حامی این بتخانه می نماید
باید هر مقدار که تو انیم ازین بتخانه ویران کنیم و کمر در بدم بعضی دیوار
بستیم درین میان یکی از مزارغان بنو و از دور در آن صحرای این تخریب مارا دیده
دو دیده باطل فرید که هابدان بتخانه بودند خبر کرده ناگاه چشمم که قریب بهزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب و بعضی حرم بر زمین چشمم تمام متوجه شدند مارا و بیار آن را حیرت و د

فرود گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
 متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
 این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و فخر باقی ده درین تضرع و نیایش
 آوازهای بگوشتم برسد که مخصوصه آواز ایشان بوده شیخ تو بودی من آواز
 را می شناسم که میگفت خاطر جمع دار که اینک براس حمایت تو لشکری
 از اسد نام میفرستم من بیمار ان خود گفتم که عجب سعادت ایست که در گوش
 از حضرت شیخ این آواز رسید شکر که خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
 یک تیر پرتاب کفره مرتاب بمانزد یک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
 سوار سه چندی که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که سبعت تمام
 اسپان را بدین جانب میرانند چون کفره آن سواران را دیدند قدم و کپا
 کشیدند بجماعه رسیده بعضی را ازین کفره تازیانه زده و بیست راستم نموده
 ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
 که تقریب بیکی از قرای آن لواحق آمده بودند اند چون آن کفره بقصد قتل
 کاروان شده اند مسلمانان از قریب این کفار سبعت رفته بان دیده که این
 سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رسانیدند
 و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره الغریب منها
 سید جمال که از ارباب ذوق و حال است و خداوند صدق مقال از بقول
 حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
 از وحشت تنهایی و بیست آن دهنده سخت براسان و لرزان شدم
 و از آن بیخه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بجاییت حضرت ایشان بردم
 تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به پیروی هر چه تمامتر عصای مبارک بردهان آن شیر دلیر فرود کوفتند
 چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از آن شیر در آن
 نشان یافتیم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلقای بزرگ حضرت
 ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با حاج کبی از
 دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی سخنان می
 شرح از آن شیخ ناخوش بودند فرتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتیم
 لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم
 در نظرم آمد که شیر غرائی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
 بدبخت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
 ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روس انسان از روی آن شیر
 گشت در کمال غضب چنانکه از سبب آن سر از مراقبه کشیدم و زود برخام و
 نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
 کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاوذنا الله منه بر
 غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب این کتاب نمودن گرفتند
 ناروی در مجلس یکی از باران مخصوص او صریحا از هم کاسکی او تنزه نمودند
 از عار آن یار بنایت منفعل و تنگدل شد و البتة بسینه آورد و روز
 توجه و عنایت نموده بحضرت ایشان رسید از وفور شفقت و رحمت منوم شدند
 و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن ایشان
 مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضائی سولانا را نیز دیدند که از آن بیمار
 مانده بود و ارشاد کرده آن اگر مخلصان با خلاص عقیدت در جوی گرفتار اند که آن
 بجزت ایشان منتقل گشت پس آرام و تمکین شدند چون جوع و فرغ فرزندان باران

خلاصت ایشان

حضرت ایشان در آن باب مشایده کردند باز بستی و متصرع شدند که از ایشان خبر
 متفرع کرد و بنیابت ایشان بیجا نه متفرع گشت خرویه آن بفرزند آن و پاران رسانیدند
 و آن اعضا را نمودند که شری از آن مرض در آنها نمانده همه سکر از بجا آورند و این
 خارق بود الا آن حضرت ایشان بس شکرین ع قدس اندر سره منظره پهنه با هم
 از عدل اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و
 آنحد و متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
 و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که بیاده و غمان
 می رفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرات عرض نداشتند درین میان حضرت
 ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدمه اصحاب آن حضرت بل از هم
 پیرای ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب تراکم غبار پاران
 از امید بد مولانا معروف و ضداشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است چه حاجت
 بعرض مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان
 کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند ز رفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و محازی ایشان
 و اصحاب ایشان آمده سایه افکنند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوجل نماند
 متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وریدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
 نبود پاران را بشایده این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منتهای زمانه
 از سادات که از طلب علم بود و آشنائی را تم روزی بدیده گریبان آمده باین حقیر
 عجیب بیان نهاد که خارق بود عظیم از حضرت ایشان مع آن این بود که گفت مرا بحاربان
 حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً معاویه نقاری بود و بسور عقیدت شی سطلعه کتوبات
 حضرت شیخ زکوار تومی نمودم آنچه دیدم که نوشته اند که امام مالک ششم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 میدانست همان حد که بر شاتم آنها میفرمودند بر شاتم معاویه میفرمودند ازین نشان شاتم و شاتم

این نقل شده است که این مرد اینجا ایراد نموده است این گفتیم و مکتوبات ازین انداخته
 به این سرخواب نهادم در خواب پیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو غضب تمام در رسیدند و هر دو گو
 فرمود دست مبارک فیه فرمودند که ای طفل نادان تو هم نبه شسته تا اعتراض میکنی و قیید ازین
 انگلی که ازین آن سخن که از او شنیده باشی بر او پیش کسی برم که خوش آن در حضرت
 بود و شسته بر زبان او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اما
 غلطه پیدا شسته و همچنان در کشتان کشتان بیایستی بروند در کنار آن بی غم را بار داشته خود
 شسته شده بچاشته جوانی که در آن بلی غمینو در رفتند از پادیدم که هر بزرگی بس عظیم نورانی
 نشسته بود و خواص تمام بان عزیزه آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و هم
 تمام با ایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدوزانوی ادب پیش آن
 بزرگ شسته حرفی سرورین میداد شستند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
 و اشارت های بگردن رفتن و آنم که جانب من حرفی میگردد و بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار تو
 بر خاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان کشته شده اند حضرت امیر اندکرم الله وجهه
 المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر نشان فرمودند که زنهار با سخا
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری و ردل نداری و علامت این بزرگواران بزبان بجا
 که ما داریم و بر زبان ما که بچ نیات خیر صورت مناختی در میان آمده بود و نام شریف
 پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نیچی را وی گوید با وجود این صحبت
 ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی انجامه یافتیم ایشان
 را آن معلوم شده و غضب فتنه بفرستند شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف شده است
 و اشارت کردند بفر سبلی حضرت شیخ بقوت تمام سبلی بر فضای من و ندیدم از خوردن سبلی خود
 عداوت زنهار از محبت و رضا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین نقار
 و عداوت از تو ناخوشنودی شده اند و رفع آن را نمی بینم باش چون نظر کردم این دم دل خود

و این

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه کنون از آن کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب خطاب بگلی حضور گشته ام و شیخ بزرگوار تو و معارف
و گفتار این بزرگ اعتقاد من کی صد شده است منهایکی از ارباب سپاه و اصحاب
که از فریدان حضرت ایشان بود روزی شنو و که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
و گفتگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل نیاد از آن روید روشی از
مخلصان حضرت ایشان آندم حاضر بود و گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمان
رفته باشند اینست خبری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دو لبتد بهمان شب بخواب دید که جمعی از غنیان بغضب تمام ریش
بوی در او میخندند چنانکه بر کهنه کاری در او بزند و جریه اعتراض دوشینه را اندک ساخته
کار و بر کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی تبصرع بسیار راه معذرت و توبه و استغفان
بیشمار در میان آورد تا دست از او باز داشتند از آن پس هرگز هیچ کار ایشان اگر چه
بظاہر خاطر نشین او نگردد و اعتراض نمود منتهای جناب حاجی عبدالعزیز که متورع و فاضل
ست و از ارباب دل یابین حقیقت مجاہس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را اندک و شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان در آمدن این
عالم گفتیم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و بسیار عرقا و اولیا را دیده ام میدانم
که این عزیز از رجال اند است آن عالم مستدمات طویل در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنم و دو گانه ادا نموده توجه و نیاز تمام حضرت را برکشایم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از نشان حال آن مرد داریم و مشابرت را بهمان ختم نمایم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز هر دو دو گانه ادا کردیم و بصحبت
همچنان عالم بردست گرفته توجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال
تجارت و البیع عن ذکر ایشان عالم در حیرت رفت و از گفته نمود نام شد و من

شکرگفته ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقیاب اصحاب حضرت
 ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در مسافرت
 یکی از خویشان حضرت ایشان بسر فرقه رفت صاحب مال بزنامی را از اقمربای آن حضرت
 بدزدی شتم گردانید آن جوان از بیم امانت و آزار فرار نمود عسس سرسند چون آتش بود
 حضرت ایشان را طلب نمود ایشان بارانی را که میداشتند که کل دیدن آن رفتن
 ایشان ندارند کار با هر سو گسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاد نزد او رفتند آن بی ادب
 سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به کینیت تمام جواب میدادند درین اثنا
 مولانا ظاهر بدشتی رسید و بان عسس بشویرید و گفت ای چنین و چنان میدانی
 که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولار از آن گفتگو باز داشتند آن عسس را وداع
 نمود روزی چند برین بی ادبی او زرقه بود که بیان آن عسس و کوروی آن
 دیار متارعت عظیم برپا شد و مجار به انجامید آن عسس با قریب بستن از
 از فرزندان و خویشان پیالافانه برآمده آن بالاخانه خانه بود بر از لفظ که لفظ انداز
 برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه در آن لفظ از جامی آتش افتاد آن
 عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد که از بیت آنها
 اثری ندیدند سه نعلی او ب تنهانه خور داشت بدو بلکه آتش در همه آفاق
 زو پیشتر سایه از امار از ادبار سلطان وقت بنصب تمام از لایه طلبید
 که از و تعصیرات بوقوع آمده بود از مشاهد کثرت غضب سلطان حاضران
 را حقیقه آن بود که مجبور رسیدن او را بر پائی فیصل افگندومی نیز
 اینمنی را در یافته سخت براسان گردیده بود چون بسر سید بخدمت ایشان
 که غایبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
 بر انشا الله سجانده خاطر جمع باشد که هیچ کوفتی نمیرسد بل سلطان التفات مهربانیه نمود

وی از غایت اضطراب معترض داشت که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بزبان
 مبارک گفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقمه را بمن بسیار ندک مرا اطمینان تمام
 حاصل گردد چون بهالغه نمود حضرت ایشان قسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
 خوف غضب سلطان که نموده غضب الهی است بفقرا رجوع نمود فقر او را در ضمن خود گرفته
 ازین مهلکه رها نیند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
 شخص سلطان آزار داده بزندان فرستاد چون این خبر رسید حضرت ایشان رسید
 قسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقره چون ملحق صبح در آمده که وی یکی از سلطان ^{شهنش}
 و عنایت بیند این خبر که میگوید صدق ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
 همین که بنظر سلطان در آمد سلطان بچندید و از روی انصحت کله چند با و در میان
 آورد و ناگاه بالتفات تمام خاعتش و او رخصت فرمود و مشغول یکی از سلاطین بود
 را با و شاه وقت در زندان کرد و در ای ملک بقتل آن مقرر شد آن بچاره هر سو
 دست و پای ببرد و بفقرا رجوعی ننمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او با گره گشایی
 آوردند آن مجوس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که اشنای قدیم
 او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان در یوزره توجه خاص الخاص برای او
 و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع و استعجاب التماس او را بعرض رسانید
 ایشان اثنای توجه شده فروداشش فرمودند که با و فرودارسان که از قتل خلاص شد
 و از حبس نیز مختصری رهایی خواهی یافت این فرود را با و رسانید اما وی را از غلبه اضطراب
 که داشت اطمینان تمام رو کند و یکی از مجازیب معجز کس فرستاد و التماس خلاصی خود از تو
 او نیز نمود آن مجذوب بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از کافران ^{شهنش} آمده
 ماهی او را از گرداب هلاکت کشید و مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده ^{شهنش}
 این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان ^{شهنش} آورده شنود و دریا ممنون احسان ایشان

و از مخلصان ایشان یافت عزیزمی که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی
 حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعضی رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
 نفرمایند خاطر باراجع نمیشود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد و وقت
 فرموده فرمای آن روز خلاص یافت منتهی اول تمندی را از پیرزاد پهای این سلسله
 شرطیه که از سوی ماوراز اخفا و ملوک نیز بود مرض قویج عارض شد و بروزها کشید و بسا
 اطباتی ادوی نمودند اما فائده نپهوز رسید آن عزیز ازین سخت مشاوی و متالم و حیران
 بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر را تم بود
 نزد فقیر فرستاد که ما از تو پس از آن پیشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض
 دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسله ما اند رسالی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه
 بنده آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عیشای بهمان
 خلوتی یافته حقیقت را بروحی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاء الله تقدیر
 نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض باید ادا کرد ندینی واسطه بنده را طلبیده هر
 گوشی نموده فرمودند که بعد از شیخ متوجه رفع بلیه آن عزیز که شب التماس مینودی شدیم
 بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفت دعای ما را باین نوید برسان بنده
 حسب الامر منبرالرفعت بجزی که مراد پد از جای بسته و آنغوش کشید و آب در چشم آورد و پیش
 از آنکه بنده لب کشاید گفت و انتم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بخله من بجا خزان
 میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود چنین که
 که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بتجدد فرستاده
 دعا و توجی در وضع آن نموده اند اما خانه رسیده عنقریب است که این مژده ایشان خواهد
 رسید فقیر گفتم که حقیقت تمامها بمن است که در یافته آید مرا حضرت ایشان برای ساینده
 فرود این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علوفطرت و خلوص عقیدت

چهار

محتاج پیام و پیام نبوده آید بعد از مشاهده این خارق العاده این عزیز با وجود علو جاه
 و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جملہ مخلصان و نیازمندان
 گردید چنانچه بواسطه تمام پیاده بخدمت ایشان میرسد و شکرانه وجود شریفین درین
 روزگاری نمود منهدم اورولیشی که وی و اہلبیہ وی از مخلصان این آستانہ بودند
 در ولایت بقریب ساکن ملتان شدہ بود و در آن ایام کہ حضرت ایشان بلاہور شریف
 داشتند آن در ولایت آمدہ بقدر سوسہ مشرف شد و دیگر توسط این حقیر بعضی سالی
 کہ اہلبیہ من کہ از مخلصان حضرت ست چندین سال ست کہ با انواع امراض مختلفہ
 گرفتار شدہ کہ طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویہ و ادویہ انجی
 مردمان در میان آوردند و سودمند نیامد اکنون از ہبہ امید بستہ و توجہ خاص حضرت
 ایشان سررشتہ رجاستہ امید کہ توجہی خاص فرمایند چون بدہ معروض داشت
 فرمودند کہ فاتحہ شفا بخوانم و خواندند آن در ولایت فقیر گفتم کہ اہلبیہ من مرا تا کی تمام نمود
 کہ آنقدر بخدمت ایشان تصریح نمائی کہ ایشان بگویند کہ اورا ما در ضمن خود گرفتیم و امراض
 اورا برداشتم خاطر جمع دارا نگاه دست از دامان خادمان در گاہ خواہی کشید این فقیر
 مسألت اورا بعضی اشرف رسانید فرمودند کہ این چه تکلیف مالایطاق است از ما
 فقیران ہمین دعا و فاتحہ است دیگر ہرچہ او کند سجانہ فقیر گستاخی نمودہ معروض داشت
 کہ او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبہ حضرت ایشان مالایطاق نمیدانند بلکہ بسیار
 بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز و زد دیگر بندہ جزأت نمودہ بعضی رسانید کہ
 آن بیچارہ بس امیدوار ست رہا کہ محروم نماید ساعتی خاموش گشتہ تبسم نمودہ فرمود
 خوش آنچنان باش کہ او سخاوت چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن در ولایت سوی
 نیاز بر اقدام ایشان نہادہ مرض شد و بندہ منتظر رسیدن خبر شفای اہلبیہ وی بود
 تا آنکہ بعد از چند روز نوشتہ اورا رسید کہ چون اینجا رسیدم اہلبیہ خود را صحیح و تندرست یافتیم

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یک یک امراض او رخت بسته
 بوده اند بنده بعرض ایشان رسانیدم بنموده کلمه تجید بزبان آوردند منهدم در بیان
 حضرت محترم زاد با خواجہ محمد معصوم سلمه اللہ بخط آن نوباوہ بوستان ارشاد دیدم کہ فرمود
 بود در ایام غلبہ طاعون در بارہ عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیدہ لعرض حضرت
 ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیدہ پنجم حصین امر فرمودند وی
 ختم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحہ خواندند بعد از ادای فاتحہ فرمودند کہ در
 آشنای قرأت فاتحہ کرد اگر تو قلعه دیدم برپا شدہ اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست نظر
 میشود غالباً در قرأت آن نسوہ تمجید گرفته باشد آن شخص رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
 این حصین بر نظر قریبی در آید بعد از آن فرمودند عجیب معاملہ است آن حصین اول را می بینم
 کہ از تو منتقل شد پنجم کہ گرد من آمد دیدم کہ متوجہ برادرزادہ تو شد و او را احاطہ درست نمود
 و در مرض صحب گرفتار بود کہ اطبا عاجز بودند در آن ایام آن برادرزادہ صحت
 یافتم و عم او نیز لعیا فیت مانند منہما مولانا محمد امین نام عزیز سے کہ از مریدان
 خواجہ دیوانہ سورتی رحمہ اللہ بود بہار سے صعب ویرا پیش آمدہ بود و در منہما
 ماندہ نہ از دعای فقر او نہ از تداوی اطبا تحفیظے یافتہ چون آوازہ بزرگے
 حضرت ایشان بگوشش طالعش رسید بہ نیاز مندی تمام عرضہ مرسل داشت
 و التماس توجہی کہ شفا بخش باشد با عنایت پیر کے نمود حضرت ایشان بر وترم
 فرمودہ این عنایت نامہ را با پیرا ہن متبرک فرستاد ہو مخدوم اما تا چند بر خود
 چون ماور بہر بان باید لرزید و تاکی سر خود از غصہ و غم باید چید خود را و ہمہ را
 مدوہ باید انکاشت و جہاد سے چند منہ حس و حرکت باید پنداشت انک صحت
 وَالصَّمِیْتُونَ لَنْ يَنْقُضَ قَاطِعُ سَتِّ فِكْرٍ زَالَ مَرَضٌ قَلْبِي دَرِينِ فَرَسْتِ لَسِيرِ نَبْرٍ كَرِشِ اِيَامِ
 مہامست و علاج علت معنوی درین مہلت قلیل بیاد رہ جلیل از اعظم

مقاصد دلی که گرفتار غیرست ازوست چه توقع خیرست روحی که مائل بکبرست
 نفس انکاره از و بهترست آنچه همه سلامتی قلب طلبند و خلاصی روح میجویند و ما
 کوته اندیشان و همه فکر تکمیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم پشیمانیهات چه توان
 کرد و یا طلبیم اللهد و لکن کالوا انفسهم لظلمون دیگر از مرضعت ظاهر اندیشه بکن دانشا اللهد
 تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر ایجاب ازین بگذر جمع است جاسه
 فقر که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد پوششند و مترصد تاج و تفرات آن باشند
 که کثیر البرکت است هر کس افسانه بخواند افسانه است چنانکه دیدش نقد خود مرد

است چو السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله
 من الصلوات المبارکات ای آن پیراهن را در پوشید و از آن مرض چندین ساله
 رسید و آمده از مریدان گشت مشرفا فی صلیه از مخلد بان مقبول ایشان که ساکن
 آن حدود است باین فقیه گفت که باعث از اوت من بحضرت ایشان آن باشد که مرخص
 بود که محبت با تو کام و اتم او را بیماری صعب روی و اوجت ادویه و ادویه با طب و فقرا
 تر و بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کردی بمت رسیدم و التماس تو
 نمودم فاتحه خوانند و متوجه حجره خاص شدند بعد از آنکه برآمد و مرایا کرد و ند که فلان
 طالب العلم که برای مرئیس خود فاتحه شفا طلبید و بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحه
 مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بسکن خود که از سرین چند فرسخ بود باز گشتم
 و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صحیح است بفتوت و اگر اینچنین
 خواهد بود پس غارتی عظیم است من آمده مرید خواهم شد چون بجا نه رسیدم از دهن
 او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همانوقت که فوت کرده بود حضرت
 ایشان را معایم شده مراد طلبید فاتحه مغفرت خوانند و بودند پس آمده مرید شدم منهنجا
 از عمر زنی صاحب فطرتی ذمی شومتی که از نکلصان مقبول حضرت ایشان بودند و نوم